

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله خودسازی که از نتایج و غایات عظیم وجودی انسان است در قرآن کریم با عنوان تزکیه مطرح شده است ولی قبل از تشریح مسئله تزکیه و حقیقت و راه و روش آن، لازم است مسائلی روشن شود. مسائلی مانند اینکه:

- منزلت اولیه و اصلی حقیقت انسان را بدانیم که اصل انسان و صورت اصلی او چیست؟
 - انسان در تنزل به حیات دنیوی در چه منزلت و موقعیتی قرار گرفته است؟
 - با دانستن این دو امر روشن میشود که انسان در مقام حرکت و عبودیت و صعود الی الله چه تحولاتی باید پیدا کرده و چه مراحل را بگذراند. در یک کلام، چگونه به موطن اصلی خود و قرب حق برسد؟
- با وجود آثار فاخر و مفید فراوان در زمینه انسان شناسی اسلامی، در تدوین این تحقیق چند نکته و هدف اصلی مدنظر بوده است:

نکات مقدماتی

۱. بحث انسان شناسی با نگرش قرآنی
۲. این بحث با رویکردی حرکت زا مطرح شود. مباحث منحصر به مفاهیم کلامی و انتزاعی نباشد و آثار کاربردی و سلوکی آن نیز دیده شود.
۳. با اینکه بحث توحید مقدم بر بحث انسان شناسی مطرح میشود، در این نگرش بحثی در کنار بحث انسان شناسی یا مقدمه آن نیست، بلکه زمینه و روح حاکم بر کل مباحث قلمداد میشود. علاوه بر آن تلاش میشود این نحوه نگرش به توحید به عنوان روح حاکم بر تمام مباحث برجسته تر دیده شود.
۴. انسان شناسی تنها از جانب علت فاعلی نگریسته نشود و مباحث از منظر علت غایی نیز تحلیل شود. این رویکرد، آثار و کاربردهای انسان شناسی را پررنگ تر میکند.
۵. تلاش میشود انسان شناسی با یک نگرش نظام وار و سیر منطقی دنبال شود. البته نگرش منظومه واری که با اهداف دیگر نیز سازگار باشد. و ممکن است با الگوهای رایج تفاوتی داشته باشد.
۶. رویکرد این مباحث درون دینی است. در حقیقت از منظر مومنانی که مبانی پیشین بحث را پذیرفته اند، مطالب دنبال خواهد شد. هرچند فطری بودن نگرش قرآن، سبب پذیرش بسیاری از این مطالب برای مخاطبان برون دینی هم خواهد بود، لکن ملزم به تبیین و اثبات اصول موضوعه نخواهیم بود.
۷. مبنای اصلی بحث در فهم منظور قرآن و روایات، دیدگاه امام خمینی (ره) و علامه طباطبایی به عنوان دو شارح برجسته خواهد بود.
۸. در بحث انسان شناسی، انسان به منزله فرد مستقل نگریسته نخواهد شد، بلکه نگرش اجتماعی و حاکمیتی بر این رویکرد غالب است.

سوال اصلی

برای آشنایی با سوال اصلی این بحث به ابیاتی از مولوی اشاره میشود:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود؟

به کجا میروم آخر نمایی وطنم؟

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا؟

یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم؟

جان که از عالم علوی است یقین میدانم

رخت خود باز بر آنم که همانجا فکنم

مرغ باغ ملکوتم نی ام از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست

به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

کیست در گوش که او میشنود آوازم

یا کدامیست سخن مینهد اندر دهنم؟

کیست در دیده که از دیده برون مینگرد

یا چه جان است نگویی که منش پیرهنم

تا به تحقیق مرا منزل و ره نمایی

یک دم آرام نگیرم نفسی دم نزنم

می وصلم بچشان تا در زندان ابد

از سر عربده مستانه به هم درشکنم

من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم

آنکه آورد مرا باز برد در وطنم

با توجه به این ابیات روشن میشود که سوالات اصلی ما این است: « از کجا آمده ام؟ به کجا میروم؟ در کجا

هستم؟» این سوالات در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته است: «رحم الله امرئ علم من أين و فی أين و الی أين»

اساس مباحث انسان شناسی را میتوان پیرامون این سه سوال اصلی سامان داد.

حقیقت اصلی انسان

نخستین مطلب در بحث انسان شناسی، فهم حقیقت ابتدایی انسان است. اینکه بداند از کجا و از کدام حقیقت آمده است؟ اهمیت این بحث در انسان شناسی تا حدی است که اگر کسی ابتدای حرکت را دریافت انتهای حرکت را هم خواهد یافت. در قرآن میفرماید که ما شما را همانطور که آغاز کردیم برمیگردانیم. «کما بدأناکم تعودون» انتهای حرکت هم مانند ابتدایتان است. کما بدأنا اول خلق نعیده. پس اگر می‌خواهیم بفهمیم که چگونه باید برویم، باید بفهمیم که از کجا آمدیم. فهم اینکه از کجا آمدیم نشان می‌دهد که بازگشت به همان جایی است که آمدیم. لذا شناخت آغاز، نقش عظیمی دارد در اینکه انسان بداند مسافر کجا بوده است، از کجا آمده است و به سوی کجا خواهد رفت.

آیه ای که نقطه آغاز حرکت انسان را معلوم میکند عبارتست از :

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾

انسان در بهترین شکل خلق شده است، اما برای حرکت به پایین ترین رتبه هستی فرستاده شده است، این ماجرای خلقت انسان از احسن تقویم (بهترین بنیه) تا آمدنش به اسفل سافلین، یک سفر دور و دراز است که ابتدا و انتهای سیر انسان را معلوم میکند.

این سفر، زمانی یا مکانی نیست، بلکه سفر وجودی بیانگر سیر در مراتب وجود است که از مرتبه احسن تقویم تا مرتبه اسفل سافلین را طی کرده است. انسان موجود، این مسافت وجودی به این طولانی را طی کرده و تا اینجا آمده است.

اما ویژگی خاص این سفر آن است که حرکت او از مبدأ به معنای جدا شدن او از مبدأ نیست. اگر گفته میشود از احسن تقویم حرکت کرده تا به اسفل سافلین رسیده است بدین معنا نیست که اکنون از مبدأ خویش جدا شده و قرار است در انتها به آن بازگردد. حقیقت این حرکت به تنزل آن مبدأ باز می‌گردد که در بحث بعد بیشتر توضیح داده خواهد شد. اما آمدنش، جدا شدن از مبدأش نیست.

اگر کسی آغاز را به درستی درک کرد زمینه فهم پایان حرکت (معاد) هم فراهم میشود. معاد نیز مطابق با خلق ابتدایی انسان است.

در حقیقت با حرکتی مواجهیم که مرتبه آغاز آن «انسان قبل الدنیا» و مرتبه پایان و انجام آن «انسان بعد الدنیا» خواهد بود و این میانه نیز مسیری است که انسانی که از مبدء خویش تنزل یافته قصد بازگشت دارد «انسان فی الدنیا». لذا تمام حرکت انسان در نظام هستی، لحظه به لحظه اش سیر است. تمام لحظات انسان در حال حرکت است و هیچ لحظه ای نیست که انسان از حرکت خالی باشد.

ممکن است جهت گیری این حرکت به سمت بازگشت به همان مبدأ باشد که در اینصورت سعادت خواهد بود و ممکن است به سمت دیگری باشد که این سفر و پایان آن شقاوت خواهد بود. یعنی سعید کسی است که مسیر قوس نزول را در نزول هستی و نظام تکوین و صعود را در معاد و نظام تشریع درست طی کرده و با هم تطابق داشته باشند.

و شقی کسی است که قوس صعود و نظام تشریع را مطابق قوس نزول و نظام تکوین طی نکرده است. این شخص هم بازگشت دارد ولی به اسمای غضبیه و قهریه خداوند متعال باز می‌گردد. خودشناسی، راه فهم مبدأ و معاد

چرا قرآن برای بیان نقطه آغاز فرموده است: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم؟ چه ضرورتی به این تعبیر است؟ پاسخ آن است که قرآن می‌خواهد نشان دهد دامنه وجودی این انسان تا کجا کشیده شده است. از کجا آمده است؟ نشان دهد که برگشت به همان جاست. (لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم) نشان دهنده مبدئیت وجود انسان است. نظام دینی به این گونه است که آنچه را لازم دارد در نزدیکترین جا که نزدیکترین جا خودانسان است، برایش فراهم کرده است. نمی‌گوید فهم مبدئیت را برو از یک جای دیگری پیدا کن. یا شناخت معادت را برو جای دیگری برس. ما شناخت معادت را در درونت قرار دادیم، چون فهم مبدئیت را در درونت قرار داریم. همین الان همراهت است. یعنی با توجه و نظر و با تذکر انسان می‌تواند بفهمد که از کجا نشأت گرفته است و وقتی فهمید از کجا نشأت گرفته است، با همین بیان نشان می‌دهد که راه برای برگشتن کجاست.

پس نزدیک است. دور نیست. این نگاه با همان نگاه معرفت نفس و مسلک سوم که در بحث جهاد اکبر که مسلک نبی ختمی است، منطبق است. مبنای انسان شناسی آن بحث قلمداد میشود که راه، از خود تنزل یافته انسان است که در مرتبه اسفل سافلین است به خود عالی انسان که احسن تقویم است، که انسان کامل و امام است. انبیا و اوصیای الهی که حقیقت مطلق انسان هستند به او راه بازگشت را می‌نمایانند و لذا معارف ما به اخلاق، احکام و سلوک و حرکت گره خورده است.

رابطه روح و مبدأ انسان

یکی دیگر از آیاتی که برای فهم آغاز انسان خیلی کارساز است، فهم روح و نفخ روح است:

فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٢٩﴾

معنای نفخ روح و ظرافت این تعبیر که چرا قرآن فرمود «نفخت فیه من روحی» و نفرمود «نفخت فیه روحی»؛ باید روشن شود. لطافت این بیان آن است که چون اولاً روح امری غیرمادی و بدون امتداد و اجزاء است بنابراین تجزیه بردار نیست. چنین نیست که جزئی از روح در این انسان و جزئی در دیگران باشد.

معنای نفخ روح آن است که انسان تنزل یافته روح در این حقیقت است. حقیقت روح در انسان تنزل یافته است. ویژگی اصلی تنزل آن است که حقیقت برتر در مرتبه خویش موجود است و چیزی از آن کم یا جدا نمیشود، بلکه مراتب مختلفی از آن به اقتضای قابلیت آن ظرف آشکار میشود.

همان حقیقت برتر تنزل یافته با همه کمالات تنزل یافته خود در انسان متجلی شده است. در نتیجه هیچ کمالی از حقیقت برتر نیست که بهره و نازله آن در موجود تنزل یافته موجود نباشد.

رابطه تنزل مانند رابطه علم انسان و سخن یا کتاب انسان است. کتاب یک دانشمند یا سخنرانی علمی او تنزل یافته همان علمی است که در ذهن او بوده است. یعنی اگر این علم بخواهد در قالب الفاظ تنزل یابد به این جملات تبدیل

میشود. اگر بخواهد در قالب نوشتار متجلی شود در قالب این کتاب نمایان میشود. علمی که از ابتدا در جان عالم بود، با بیان یا نوشتن دانشمند از بین نمی‌رود. آن علم در مرتبه خود محفوظ است و این کلمات و جملات تنزل یافته آن علم هستند. حتی ممکن است این کلمات نیز تنزل‌های متفاوتی داشته باشند. مانند اینکه دانشمندی بخواهد حقیقت علمی را یکبار برای دانشجویان و بار دیگر برای نوجوانان توضیح دهد. در هر کدام، تنزلی متفاوت صورت می‌گیرد.

مثال دیگر حرکات یک جراح است. حرکات دست یک جراح یا حرکات دست یک انسان عادی متفاوت است. حرکات دست جراح تنزل یافته علم و تخصص اوست که در این موقعیت مکانی و زمانی خاص به این شکل متجلی شده است. ممکن است همان تخصص در جراحی دیگری به شکلی متفاوت آشکار شود.

حقیقت نزول در نظام وحیانی مانند نزول باران یا برف از آسمان نیست. زمانی که قطره باران در آسمان است، پایین نیست و وقتی نازل میشود در آسمان نیست. به این شکل نزول مادی، تجافی گفته میشود. ولی در تنزل وجودی، یک حقیقت، در قالب‌های مختلف حد می‌خورد.

اکنون به نفخ روح باز می‌گردیم. معنای نفخ روح آن است که تنزل «الروح» در انسان محقق میشود. حقیقتی که در انسانها روح نامیده میشود تنزل یافته حقیقت «الروح» در ادبیات قرآنی است که تمام کمالات آن را البته به نحو ضعیف و ناقص داراست.

با شناخت حقیقت برتر انسان، عظمت او نیز دانسته می‌شود. اکنون معلوم میشود که از کجا آمده است. کم کم معلوم میشود چرا انسان به چیزی قانع نمیشود؟ چرا انسان به همه کمالات حریص است؟ چرا در این عالم به هیچ چیز غیر از حقیقت مبدأ خویش خرسند نمیشود.

خلاصه بحث آن است که :

- انسان از یک مبدأ عظیمی نشأت گرفته است تا به اینجا آمده است.
- تمام آن حقایق عظیمی که در مبدئش هست در اینجا به نحو نازله موجود است.
- مسیر برگشتن انسان نیز مطابق رفتن انسان است. لذا مهندسی معکوس آمدن برای انسان برگشتن را محقق میکند. اگر انسان توانست بفهمد که کجا بوده و چگونه آمده است میتواند مسیر برگشت را نیز مهندسی معکوس کند.

کسی که این نگرش را یافت و کتاب قدسی وجودش را ورق زد، خود را مساوی بدن خویش ندیده و با خاک بازی این دنیا سرگرم نمیکند. هدف انبیا نیز تنبه دادن به حقیقت نوری انسان بوده است. اگر کسی باور کرد که حقیقت انسان نازل یافته الروح است، نه بدن و روابط آن، می‌یابد که چرا در ضیافت الهی ماه رمضان، احکام بدن تخطئه میشود؟ در ضیافت الهی به انسان دستور داده میشود نخور، نیاشام و از بسیاری از حلالها نیز پرهیز کن. تا انسان بفهمد وجودش به احکام بدن محدود نیست و قرار است خود حقیقی خویش را بازشناسد. راه کنار زدن قیود و

حدود و رسیدن به آن حقیقت نامحدود، بی توجهی به احکام بدن است. دستورات ماه رمضان برای آن است که انسان خود حقیقی و خود کاذب خویش را بازشناسد.

حقیقت روح

تا کنون آموختیم انسان نازل شده «الروح» است و مبدأ سفر او و منتهای مسیر او نیز همین حقیقت است. اکنون باید با خود این حقیقت آشنا شویم. بدانیم که حقیقتی که من از آنجا هستم و به آن باید برگردم چیست؟

قرآن در آیات متعدد از این حقیقت سخن گفته است از جمله این آیه:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)

گروهی گمان کرده اند که معنای این آیه آن است که درباره روح هیچ پرسش نکنید زیرا این امر مربوط به شما نیست. در حالیکه علامه طباطبایی این تفسیر را نادرست میدانند. واژه «امر» در این آیه به سنخی از وجود اشاره میکند. در قرآن آمده است: «الا له الخلق و الامر». خدا دو نوع موجود دارد. بعضی از موجوداتش خلقی اند و بعضی امری و منسوب به عالم «امر». عالم خلق همراه با زمان، مکان، تدریج، امکانات و شرایط است. تحقق اراده انسان یا هر موجود دیگر در عالم خلق نیازمند تحقق امور پرشمار دیگری و توأم با تدریج و موانع است. در برابر، در عالم امر زمان، مکان، تدریج، موانع، شرایط و ... نیست. تحقق یک موجود در عالم امر تنها به اراده الهی وابسته است. اراده کردن همان و محقق شدن همان. «انما امره اذا اراد ان يقول لشيء كن فيكون».

حقیقت روح نیز از سنخ عالم امر است که محدود به هیچیک از حدودی که ما میشناسیم نیست.

وقتی گفته میشود انسان نازل شده روح است و روح از عالم امر است یعنی انسان نشأت یافته از عالمی است که هیچیک از این حدود در آن نیست. حدودی که ما میشناسیم مربوط به بدن است. اما ما به قدری با این حدود انس گرفته ایم که تصور میکنیم اگر در عالمی این حدود نباشد، نقص است. مثلاً تصور بهشت بدون زمان و تدریج برای بسیاری از مردم، تصور محیطی یکنواخت و خسته کننده است. گمان میکند لذت در آنجا بی معناست چون تغییر و حرکت نیست. غافل از آنکه انسان در بهشت با اراده خود فاعلیت دارد. هر چه اراده کند خلق میشود.

در آیات مختلفی به روح اشاره شده است. در مورد حضرت عیسی علیه السلام گفته شده است که او را با روح القدس تأیید کردیم.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ

در این آیه، روح به وصف قدسی و طاهر بودن متصف شده است.

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ

درباره حمل حضرت مریم گفته شده روح ما به شکل بشری برای مریم متمثل شد. در این آیه روح منسوب به خداوند شده است و این بدان معناست که مخلوق بی واسطه خداوند و دارای تمام کمالات حق تعالی در برترین شکل ممکن است.

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾

رابطه روح و ملائکه

در آیات متعددی از قرآن درباره همراهی ملائکه و روح گفتگو شده است. در سوره قدر آمده است «تنزل الملائكة والروح». در بعضی از آیات دیگر قرآن آمده است «تنزل الملائكة بالروح». تعبیر نخست نشان می‌دهد که ملائکه و روح دو چیزند. چون هر دو را به یکدیگر عطف کرده است. تعبیر «تنزل الملائكة بالروح» نشان می‌دهد که ملائکه شأن روح هستند. یعنی به سبب روح یا در مصاحبت روح تنزل میکنند. تنزل ملائکه به واسطه روح است. نتیجه این دو تعبیر آن است که تمام فرشتگان، شأن روح شمرده میشوند. روح اصل و باطن ملائکه و ملائکه جلوه های مختلف او هستند.

بنابراین تا کنون دانستیم آنچه در بدن مادی انسان دمیده شده است، تنزل یافته حقیقت «الروح» است. در توصیف «الروح» میتوان گفت:

- ۱- که مبدأ وجودی انسان و مقصد حرکت اوست.
- ۲- روح انسان نازل شده همین حقیقت است و باید در مسیر خود به همان سمت عروج کند.
- ۳- این روح نزدیکترین به خداوند متعال و نخستین مخلوق اوست که برترین کمالات هستی را داراست.
- ۴- اصل و باطن فرشتگان بوده و ملائکه شأنی از وجود او و قائم به او و در اختیار او هستند.

جمع بندی

نخستین پرسش انسان شناسی آن بود که از کجا آمده ام؟ چه بوده ام؟ در پاسخ به این پرسش با استناد به آیات قرآن کریم اشاره شد که:

۱. انسان تنزل یافته حقیقت الروح است که مبدأ حرکت او شمرده میشود. هر چند مبدء وجود انسان، حقیقتی با برترین کمالات و عاری از نواقص است، اما وجود عنصری و مادی او در این دنیا هزاران حد و قید خورده و تنزلات پرشمار یافته تا به این شکل درآمده است.

۲. الروح از عالم امر الهی و نخستین مخلوق خدا و دارای برترین کمالات است.

۳. لازمه اینکه روح انسان تنزل یافته الروح است آن است که تمام کمالات او را در حدی ضعیفتر داراست و قابلیت پرورش آنها را دارد.

۴. الروح اصل و باطن فرشتگان است و ایشان مظاهر و تجلیات او هستند.

پیوست:

معنای سجده فرشتگان بر انسان

آشنایی با حقیقت فرشتگان و نسبت آنها با روح و سایر عوالم حقیقت سجده را نیز آشکار میکند. با این تفسیر تبیین دقیق سجده فرشتگان نیز روشن میشود که همه ملائکه مأمور به سجده شدند. زیرا ملائکه بواسطه روح نازل میشدند و شأن روح بودند. طبق آیه « نفخت فیه من روحی » ملائکه ساجد به انسانی هستند که در مرتبه روح است.

از سوی دیگر میدانیم سجود ملائکه نیز به معنای ظاهری و جسمانی نیست، بلکه حقیقتی تکوینی است. به معنای خضوع فرشتگان در برابر حقیقت انسان است. همانگونه که در روایت آمده است « ان الملائكة لخدامنا و خدام محبینا » یعنی فرشتگان خادم ما و محبین ما هستند. تمام ملائکه شأن انسان کامل میشوند.

از سوی دیگر میدانیم ملائکه مدبرات امور عالم هستند. قبلا نیز اموختیم فرشتگان سجده بر انسان کردند یعنی مدبرات عالم سجده بر عالم کردند و سجده به معنای خضوع و اطاعت است. معنای این امر آن است که همه عالم سجده بر انسان میکنند و در برابر او مطیع و خاضع هستند. به عبارت دیگر:

- ملائکه مدبرات امور عالم هستند.
- فرشتگان سجده بر انسان کردند.
- سجده به معنای خضوع و اطاعت است.
- بنابراین همه عالم خاضع و مطیع انسان هستند.

این همان تعبیر قرآن است که آسمان و زمین را تحت تسخیر انسان میدانند.

لازمه تسخیر شدن و خضوع موجودات در برابر انسان آن است که انسان قافله سالار هستی است در بردنشان به سوی خدا. حقایق عالم در برابر انسان سجده نمیکنند که راكد بمانند. بلکه خاضع او میشوند که همراه او بروند و برسند. پس انسان در مسیر برگشتش همه هستی را با خودش میبرد. اگر در این مسیر کوتاهی کرد و نبرد، همه عالم از او شاکی اند.

انشاله در جلسات بعد توضیح خواهیم داد که انسان چگونه مرحله به مرحله چطور تنزل کرده است و تا آخرین مرتبه (هبوط) محقق میشود، هبوط انسان که همان تعلق به بدن است، پس از تعلق به بدن نیز هبوط های مکرر دارد، که آن هبوط های مکرر، تعلقات بعد تعلقات بدنی است. و به ازای هر کدام هم عروجی خواهد داشت. در این مسیر بازگشت جایگاه انسان کامل و ولی الهی روشن میشود که چگونه دیگران را سیر خواهد داد.

پرسش و پاسخ

● سوال: اگر این روح روح مطلق است، نباید نازله اش هم همه خودش را داشته باشد؟

□ پاسخ: همه اش را داراست.

● سوال: پس چرا میگوییم سیر کمالی باید محقق بشود؟

□ پاسخ: سیر کمالی برای این است که انکشاف بعد انکشاف، از مرتبه به مرتبه ای برود. این را میخواهیم بیان

بکنیم. همه حقایق را به نحو تنزل یافته وضعیف دارد و قرار است تقویت کند.

قرار است حدود این کمالات را کنار بزند. باید این از حدودش گسسته بشود.

با این توضیح روشن میشود، انسان همه کمالاتی که اولیاء الهی و انبیاء گرامی دارند به شکل نازلتری

داراست. مرتبه محقق است. میتوان گفت به شکل استعداد محقق است. چون استعداد هم نازله فعلیت است.

دیوار این استعداد را ندارد. زمین این استعداد را ندارد. انسان این استعداد را دارد. استعداد نازله فعلیت است.

یعنی آن فعلیتی را که در انسان های کامل و اولیاء و انبیاء هست، این استعداد در همه انسان ها هست. پس

به نحو نازله در همه ما محقق است.

با این توضیح معلوم میشود انسان چقدر گرانبه است. تمام آن قربی که برای اولیا هست، مانند «دنا

فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی» به شکل استعداد و نازل یافته در انسان هم هست.

● سوال: ایده حضرت عالی در مورد انسان کامل چیست؟ در بحث روح، اگر به این صورت باشد که آنجا

یک به یک لابشرط لحاظ بشوند، سجده بر انسان کامل هم باید صحیح باشد، چون روح مرتبه بالاتر است.

□ پاسخ: سجده صحیح است. سجده یعنی در خدمت تام انسان بودن. خضوع به این نیست که ملائکه پیشانی

بگذارند. سجده در آنجا مطیع تام بودن است. یعنی شأن موجودی برتر شدن. قوای شما سجده بر شما

دارند. چون مطیع شما هستند. این بالاترین اطاعت است. لذا ما اگر سجده میکنیم بر خدا میخواهیم بگوئیم

ما آماده ایم که مطیع تام باشیم. نتیجه سجده میشود اطاعت تامه. اگر اطاعت تامه شد، یعنی حقیقت سجده

محقق شده است. پس اگر ما هم سجده میکنیم به درگاه الهی، یعنی خدایا ما آمدم که چشم از همه فرو

بندیم و محض طاعت شما باشیم. این میشود حقیقت سجده. لذا ملائکه اینطور در خدمت انسان کامل

هستند و اینگونه آماده اند در خدمت انسان ها قرار بگیرند رتبه به رتبه. آماده اند، بالقوه.

● سوال: لازمه «من روحی» جدا شدن نیست؟

□ پاسخ: خیر. جدا شدن از روح معنا ندارد. چون جزء پذیر نیست. بلکه نشأت گرفتن در عین اتصال است.

حتی کودکی که به دنیا می آید الروح با او ارتباط تام دارد. لذا همه آن عوالم قبل الدنیا که ان شاء الله بیان

میشود، عالم ذر و ... صادق است.

● سوال: چرا جدا شدن معنا ندارد؟ میخواهید این ارتباط را برقرار کنید؟

□ پاسخ: جدا شدن در جایی است که مسافت باشد. در جایی است که جزء پذیر باشد. مقام اطلاق ما با ما

نزدیکتر از خود نازل ما به ماست. ان الله يحول بين المرء و قلبه. مشیت الهی که مقام اطلاق ماست اینقدر به

ما نزدیک است. جدایی ندارد. دوری نیست. لذا رفتن و رسیدن دور نیست. «ان الراحل اليك قريب المسافة». این کلمه قریب هم از باب فهمیدن ماست. قریب المسافة یعنی دیگر از این نزدیکتر امکان پذیر نیست. لذا همان رابطه ای را که خدا با انسان دارد، مقام روح با انسان نازل اش را دارد. همان رابطه است. هو معکم اینما کنتم. اینقدر نزدیک است. حقیقت با نازل اینقدر ارتباطشان نزدیک است. حقیقت همان است. اینطور هم نیست که او نازل شده باشد، ما نازل شدیم.

● سوال: مگر همه عالم و آدم از روح خداوند نیستند؟

□ پاسخ: همه کائنات از روح خداوند هستند. همه کائنات گاهی با واسطه ملائکه از روح خداست، گاهی بی واسطه. آنجا که میفرماید تنزل الملائكة بالروح، با واسطه ملائکه است. اما وقتی میفرماید ایدناه بروح القدس، یعنی روح قدس بی واسطه عیسی مسیح را [تایید کرد]. لذا این رابطه اش با خود آن حقیقت است، بقیه با واسطه اند. منشأ بقیه گاهی ملکی از ملائکه است. مرتبه ای از این مراتب است. اما مبدأ همه، خود مرتبه الروح نیست. مرتبه بسیاری از حقایق عالم، از مرتبه ملائكة الله نشأت گرفته است. عودشان هم به همان رتبه است. انسان است که مبدأ آن الروح است. اما آن موجودی که مرتبه اش نازل خود روح است، به خود روح هم برمیگردد.

● سوال: اضافه تشریفه نمیدانید.

□ پاسخ: نه. فقط اضافه تشریفه نیست. فقط نیست. بلکه اضافه حقیقه است.

● سوال: کمال برای روح در مسیر بازگشت چطور محقق میشود؟

□ پاسخ: پرده ای بعد از پرده کنار میرود. اینطور نیست که این اضافه، زیاد شدن باشد. بلکه اضافه اضافه رفتن زنگارها و آشکار شدن او میشود. پس از آن سو به این سو اضافه نمیشود. از ای سو نیز پرده ها کنار میرود. «فكشفتنا عنك غطاءك فبصرک اليوم حدید. كلا بل ران علی قلوبهم.» اینها زنگار بر وجودشان گرفته است. و الا الروح زنگاری ندارد.

■